

دیباچه

قبلاً در سالنامه آلمانی - فرانسوی نقدی از علم حقوق و علم سیاست به شکل نقد بر فلسفه حق هگل ارائه کرده بودم.^۱ زمانی که فقط این نقد را برای انتشار آماده می‌کردم، پی بردم که در هم آمیختن نقدی که تأملات نظری^۲ را بررسی کرده باشد با نقادی از موضوعات متنوع دیگر، یکسره نامناسب است و مانع پیشبرد بحث می‌گردد و فهم مطلب را دشوار می‌کند. افزون بر آن، اگر بخواهیم فقط در یک اثر مطالب گوناگون و فراوانی را بگنجانیم، باید شیوه‌ای صرفاً گزینه‌گویانه اختیار کنیم؛ در حالی که ارائه‌گزیده یک مطلب، این برداشت را ایجاد می‌کند که نظام‌سازی کرده‌ایم. از این رو در چند جزوه مجزا و مستقل نقد خود را از حقوق، اخلاق، سیاست و غیره انتشار می‌دهم و سپس تلاش خواهم کرد در اثری دیگر، تمام این نقدها را به صورت یک کل مرتبط ارائه کنم تا ضمن نمایش روابط درونی اجزای جداگانه، نقدی از ساخت و پرداخت

۱. منظور مقاله درآمدی بر فلسفه حق هگل است که در اواخر سال ۱۸۴۳ و اوایل ۱۸۴۴ نوشته شد. (مترجم انگلیسی انتشارات پنگوئن.)

نظریشان فراهم آورم.^۱ به همین دلیل، در اثر حاضر ارتباط متقابل اقتصاد سیاسی با دولت، علم حقوق، اخلاق، زندگی مدنی و غیره تا آن‌جا مورد بررسی قرار گرفته که خود اقتصاد سیاسی آشکارا^۲ درباره آن‌ها به بحث پرداخته است.

نیاز چندانی نیست که به خواننده مطلع از اقتصاد سیاسی اطمینان دهم که نتایج با تحلیلی سراسر تجربی و براساس پژوهشی انتقادی و تمام عیار از اقتصاد سیاسی حاصل شده است. [۱]

ناگفته پیداست که علاوه بر آثار سوسیالیست‌های فرانسوی و انگلیسی، از آثار سوسیالیست‌های آلمانی نیز استفاده کرده‌ام. در زبان آلمانی غیر از مقالات وایتلینگ^۳، تنها آثار نوآورانه‌ای که در این علم به تحریر درآمده است، مقالات هس^۴ در نشریه *Einundzwanzig Bogen* [۲] و مقاله طرحی از نقد بر اقتصاد سیاسی^۵ انگلس در سالنامه آلمانی - فرانسوی می‌باشند. در این سالنامه به صورت کلی به عناصر اساسی مقاله انگلس اشاره کرده‌ام. [۳]

نقد ایجابی، انسان‌باور و طبیعت‌گرا تنها با فویرباخ آغاز می‌شود. هر قدر آثار فویرباخ سر و صدای کمتری برپا می‌کند تأثیر نوشته‌هایش قطعی‌تر، ژرف‌تر، فراگیرتر و بادوام‌تر می‌شود. این آثار بعد از پدیدارشناسی^۶ و منطق^۷ هگل، تنها آثاری هستند که انقلاب واقعی نظری برپا کرده‌اند.

بر خلاف نظر یزدان‌شناسان انتقادی [۴] دوران ما، بخش نتیجه‌گیری اثر حاضر یعنی تحلیل انتقادی از کلیت دیالکتیک هگلی و فلسفه او را مطلقاً ضروری می‌دانم زیرا تاکنون چنین وظیفه‌ای انجام نشده است.

۱. این طرح هرگز عملی نشد. شاید بتوان خانواده مقدس و ایدئولوژی آلمانی را کوششی در نقد بر فلسفه هگل دانست. (مترجم فرانسوی).

2. ex professo 3. Weitling 4. Hess

5. Umriss zu einer Kritik der Nationalökonomie 6. Phänomenologie

7. Logik

[این کم‌دقتی تصادفی نیست]*؛ زیرا حتی یزدان‌شناس انتقادی هنوز یزدان‌شناس است. بدین‌سان او یا باید از پیش‌فرض‌های فلسفی معینی آغاز کند که به عنوان مرجع پذیرفته شده‌اند و یا اگر در جریان نقد و بر اثر ملاحظه کشفیات دیگران، این پیش‌فرض‌های فلسفی را مورد تردید قرار می‌دهد، آن‌ها را جیونانه و بدون توجه کنار می‌گذارد، دست به تجرید آن‌ها می‌زند و بدین‌سان وابستگی برده‌وار خود را به این پیش‌فرض‌ها و رنجش خود را از این وابستگی فقط به شکلی سلبی، ناآگاهانه و سفسطه‌گرانه نشان می‌دهد. [۵]

با بررسی دقیق نقادی یزدان‌شناسانه مشخص می‌شود که این نقادی در تحلیل نهایی چیزی جز نقطه اوج و پیامد فلسفه کهن به‌ویژه هگلی، (و فلسفه متعالی نیست که به کاریکاتوری یزدان‌شناسانه تبدیل شده هر چند در ابتدای کار، عاملی حقیقتاً مترقی بوده است [۶]. در موقعیت دیگری این نمونه جالب از عدالت تاریخی و مکافات را که اکنون گریبان‌گیر یزدان‌شناسی یعنی نقطه عفن همیشگی فلسفه شده است و نقش بعدیش به تصویر کشیدن فروپاشی سلبی فلسفه یعنی روند اضمحلال آن و غیره است، به تفصیل نشان خواهم داد. [۷]

*. در متن انتشارات پنگوئن چنین آمده: «ریشه‌یابی نکردن مسائل از طرف یزدان‌شناسان انتقادی تصادفی نیست.» - م.

۲. (Einundzwanzig Bogen) این نشریه در سوئیس منتشر می‌شد و سردبیر آن گئورگ هروگ شاعر بود.

۳. مارکس در این‌جا پاراگراف زیر را خط زده است:

علاوه بر دین خود به این مؤلفان که به گونه‌ای انتقادی، اقتصاد سیاسی، انتقادگری ایجابی در کل و بنابراین نقدگری ایجابی آلمانی از اقتصاد سیاسی را مورد ملاحظه قرار داده‌اند، باید از دستاوردهای فویرباخ یاد کرد که با انتشار اثرش تحت عنوان فلسفه آینده و تزهایی دربارهٔ رفرم فلسفی در گاهنامهٔ آنکدوتا، بنیادی راستین را پی افکند. علی‌رغم استفادهٔ ضمنی که از این آثار می‌شود، غبطهٔ حقیقانهٔ عده‌ای و خشم حقیقی عده‌ای دیگر، توطئهٔ سکوتی را پیرامون این آثار شکل داده است.

نام کامل آثار فویرباخ به شرح زیر است:

اصول فلسفهٔ آینده، انتشار در زوریخ و ویترتور، ۱۸۴۳؛ تزهایی مقدماتی دربارهٔ رفرماسیون فلسفه، انتشار در گاهنامهٔ آنکدوتا، جلد دوم.

آنکدوتا مخفف *Anekdoten zur neuesten deutschen Philosophie und Publicistik* (آثار و مقالات منتشر نشدهٔ فلسفهٔ معاصر آلمانی) است. آنکدوتا مجموعه‌ای بود دوجلدی که آ. روگه در سوئیس منتشر می‌کرد. این مجموعه شامل مقالات مارکس با عنوان‌های یادداشت‌هایی دربارهٔ آخرین دستورات حکومت پروس به سانسورچی‌ها و لوتز: داور میان اشتراوس و فویرباخ؛ مقالاتی از برونو باوئر، لودویگ فویرباخ، فریدریش کوپن، آرنولد روگه و غیره بوده است.

۴. منظور مارکس، باوئر و پیروانش است که با *Allgemeine Literatur-Zeitung* مرتبط بوده‌اند.

۵. مارکس در این‌جا پاراگراف زیر را خط زده است:

در این رابطه، یزدان‌شناس انتقادی یا برای همیشه تضمین خویش را مبنی بر خلوص انتقادش تکرار می‌کند و یا تلاش می‌کند آن را به گونه‌ای نشان دهد که گویی آنچه برای نقادی مانده، صورت‌های نارس نقادی از گذشته‌هاست، گیرم هیچ‌ده قرن نقادی، و به علت عقب‌ماندگی توده‌ها و به منظور منحرف کردن توجه بیننده از وظیفهٔ ضروری حل و فصل مسائل فی‌مابین نقادی و خاستگاهش یعنی دیالکتیک هگلی و فلسفهٔ آلمانی در کل، نقادی مدرن فزاتر از محدودیت‌ها و خامی اندیشه‌اش رشد کرده است. اما دست آخر، هنگامی که کشفیاتی (نظیر کشفیات فویرباخ) دربارهٔ سرشت پیش‌فرض‌های فلسفی نقادی صورت می‌گیرد، یزدان‌شناس انتقادی بعضاً به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی خود او یکی از کسانی بوده که در حصول این کشفیات نقش

یادداشت‌ها

۱. مارکس پاراگراف زیر را در دست‌نوشته‌هایش خط زده است:

در حالی‌که خوانندهٔ نامطلع تلاش دارد نادانی کامل خویش و فقر ذهنی خود را با نثار «عبارات آرمان‌شهری» به منتقد سازنده و یا با عباراتی از قبیل «نقادی انتقادی محض، مصمم، کامل»، «نه فقط حقوقی بل اجتماعی، مطلقاً اجتماعی»، «توده‌های متراکم و فشرده»، «سخن‌پردازان بلیغ توده‌های متراکم»، پنهان دارد، هنوز می‌باید علاوه بر مسائل خانوادگی یزدان‌شناسانهٔ خود، به نخستین حجتی که می‌تواند، روی آورد تا نشان دهد که می‌تواند در بحثی شرکت جوید که به موضوعات مادی مربوط است.

مارکس در این‌جا به برونو باوئر اشاره دارد که در روزنامهٔ *Allgemeine Literatur-Zeitung* دو بررسی طولانی دربارهٔ کتاب‌ها، مقالات و جزواتی که به مسئلهٔ یهود پرداخته بودند، منتشر کرده بود. بسیاری از نقل‌قول‌ها از این بررسی‌ها که در *Allgemeine Literatur-Zeitung* (دفتر اول، دسامبر ۱۸۴۳؛ دفتر چهارم، مارس ۱۸۴۴) آمده، گرفته شده است. مثلاً «عبارات آرمان‌شهری» و «تودهٔ فشرده» در مقالهٔ باوئر با عنوان *Was ist jetzt der Gegenstand der Kritik?* آمده که در *Allgemeine Literatur-Zeitung* دفتر هشتم، ژوئن ۱۸۴۴ منتشر شد.

Allgemeine Literatur-Zeitung ماهنامه‌ای آلمانی بود که برونو باوئر در شهر شارلوتن برگ از دسامبر ۱۸۴۳ تا اکتبر ۱۸۴۴ منتشر می‌کرد. مارکس و انگلس ارزیابی انتقادی مفصلی از این ماهنامه در کتاب *خانوادهٔ مقدس* کرده‌اند.

